



# جاش ملرمن

جاش ملرمن

حامد شانگی

# نشریات

## فصل ۱

بهترین قرار اولیه که تو عمرم راجع بهش شنیدم.

آملیا لبخند پهنی زد و سرش را به نشانه‌ی موافقت تکان داد.

جیمز<sup>۲</sup> که مطمئن نبود ذهن او را به‌درستی خوانده یا نه، گفت: «آره؟»

چطور می‌تونم بگم نه؟

- چطور می‌تونم بگم نه؟ قایق‌سواری با یه غریبه؟ آره از خدامه.

هر دو هفده سال داشتند. هر دو ترسیده بودند. اما هر دو می‌گفتند بله.

جیمز دستانش را که خیس عرق بود، در موهایش کشید؛ سپس با پیش‌بندش آن‌ها

را پاک کرد. اولین باری نبود که آملیا را در فروشگاه پدرش می‌دید. بار چهارم بود.

آملیا گفت: «اسمم آملیاست.» برایش سؤال بود جیمز خودش این را می‌داند یا

نه و آیا او را در اینترنت پیدا کرده یا نه.

---

1. Amelia

2. James